

قلمرو تعزیر و اختیارات حکومت^۱

لطف الله صافی گلپایگانی*

چکیده

در این مقاله، دیدگاه‌های مختلف در موضوع تعزیر گنهکاران و اختیارات حاکم اسلامی بررسی می‌شود. برخی از فقیهان، تعزیر هر گنهکاری را روا و از اختیارات حاکم اسلامی می‌دانند؛ هر چند در شریعت اسلامی برای آن گناه از اجرای حد یا تعزیر سخنی به میان نیامده باشد، برخی تنها تعزیر گناهان کبیره را مجاز می‌شمارند و برخی دیگر تعزیر گناهایی که موجب ایذاء مردم شده را صحیح می‌دانند. در این مقاله، دیدگاه‌های فوق، نقد و بررسی شده و تعزیر گناهایی مجاز شمرده شده که موجب «اختلال در نظام عام اجتماعی»، «تهدید امنیت اجتماعی» یا «هتک محرمات الهی و جرأت یافتن مردم بر ارتکاب گناه» گردد. در پایان، این نتیجه حاصل می‌شود که تعزیر در مورد گناهایی که چنین پیامدی ندارند یا جواز تعزیر در آنها مورد تردید است، مجاز نیست.

واژگان کلیدی

حد، تعزیر، حاکم اسلامی، گناهان کبیره، اختلال نظام، جرأت یافتن به گناه (تجرّی).

۱. این موضوع، نمونه‌ای از یک بحث تخصصی فقهی و مورد نیاز جامعه اسلامی است که استاد محقق حضرت آیه‌الله صافی گلپایگانی در رساله‌ای فقهی بدان پرداخته و فصلنامه «مطالعات فقه معاصر» به منظور استفاده علاقمندان آن را برگزیده، تنظیم و تدوین کرده است. موشکافی دقیق در فهم روایات، در مقام استنباط حکم شرعی از جمله ویژگی‌های دروس تخصصی خارج فقه و آثار فقهی فقیهان برجسته است. ضمن تقدیم این بحث به خوانندگان گرامی، از ابهامات و نواقصی که ممکن است در ترجمه، تدوین و تنظیم رخ داده باشد، پوزش می‌طلبیم (مطالعات فقه معاصر).

دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۰ تأیید: ۱۳۹۵/۷/۴

* از مراجع معظم تقلید در حوزه علمیه قم و دبیر شورای نگهبان در زمان رهبری امام خمینی (ره).

مقدمه: طرح بحث و تأسیس اصل

پرسش اصلی بحث آن است که «آیا مجازات هر کسی که واجبی را ترک یا حرامی را مرتکب شود، در صورتی که برای آن مجازاتی در شرع تعیین نشده، مجاز است یا نه؟» با ذکر مواردی از تخلفات که در شریعت برای آن مجازاتی تعیین نشده، به شرح مورد بحث می‌پردازیم:

• بدهکاری که در پرداخت بدهی خود کوتاهی کند، به حکم شرع وادار به پرداخت آن می‌شود، حتی برای واداشتن وی در صورت لزوم می‌توان او را مجازات کرد. اما آیا بدهکار را به سبب تأخیر در پرداخت بدهی نیز می‌توان مجازات و تعزیر کرد؟

• در جایی که فروشنده‌ای که کالای خود را غیر واقعی توصیف نموده، به حکم شرع مشتری می‌تواند از خیار تخلف شرط استفاده کرده و آن را بازگرداند. حال آیا حاکم می‌تواند صرف نظر از اینکه مشتری کالا را پس بدهد یا به معامله رضایت داده و کالا را برنگرداند، فروشنده را مجازات کند؟

• فروشنده‌ای که بر عیب کالایش واقف بوده، ولی به مشتری نگفته، مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند یا مابه‌التفاوت کالای سالم و معیوب را دریافت کرده و به معامله رضایت دهد؛ حال آیا حاکم می‌تواند فروشنده را به دلیل این تخلف تعزیر نماید؛ حتی اگر خود مشتری مسامحه کرده، نه معامله را فسخ کند و نه مابه‌التفاوت را مطالبه نماید؟

• آیا کسی را که مرتکب جنایتِ موجب دیه یا قصاص گردیده و دیه را پرداخت کرده یا مجنیّ علیه قصاص کرده یا بخشیده، می‌توان تعزیر نمود؟
و دهها نمونه دیگر از این قبیل که در شریعت برای آنها مجازاتی تعیین نشده و سخنی از تعزیر هم به میان نیامده است.

آیا می‌توان در همه موارد فوق بی‌آنکه میان «گناه صغیره و کبیره»، یا میان «گناهی که موجب ایذاء دیگران شده یا نشده»، یا «موجب اختلال نظام شده باشد یا نه»، یا «میان کسی که اگر نهی شود، ترک خواهد کرد و کسی که اگر نهی هم شود، ترک نخواهد کرد»، تفاوتی وجود داشته باشد، برای حاکم حق تعزیر، قائل شد؟

مقتضای اصل اولی آن است که تعزیر گنهکار جایز نباشد، مگر گناهی که دلیل خاص داشته و در شرع برای آن مجازات حدّ یا تعزیر مشخص شده باشد. ولی ظاهر عبارات فقهی گروهی از فقیهان برجسته و شاید مشهور فقیهان «اطلاق جواز مجازات» در همه موارد است.

مفهوم «تعزیر»

قبل از بررسی پیشینه مسأله و نظریات فقهی و دلایل هر کدام، مناسب است توضیح مختصری درباره واژه تعزیر ارائه گردد.

جوهری در «صحاح اللغة» تعزیر را «تعظیم و بزرگداشت» و «تأدیب» معنا کرده و افزوده: «بر اساس معنای دوم، تنبیه کمتر از حد را تعزیر نامیده‌اند» (الجوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۷۴۴). فیروزآبادی و طریحی، تعزیر را «تنبیه کمتر از حد و زدن شدید» معنا کرده‌اند (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۶۴؛ طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۴۰۰). ابن منظور نیز با تکرار همین معنا، دلیل آن را «جلوگیری جانی از بازگشت به جنایت و بازداشتن او از گناه» دانسته است. همچنین اصل تعزیر را تأدیب، شمرده که به همین دلیل، زدن و تنبیه کمتر از حد را تعزیر گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۵۶۲). ابن اثیر، اصل تعزیر را «منع و رد» معنا کرده و به این جهت به زدن و تنبیه کمتر از حد، تعزیر می‌گویند؛ زیرا جانی را از بازگشت به گناه باز می‌دارد (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۲۸).

نکته‌ای که جوهری بدان توجه کرده، آن است که معنای حقیقی شرعی تعزیر از همان معنای حقیقی لغوی با ضمیمه شدن «تنبیه کمتر از حد» منتقل شده است. شبیه واژه‌های صلاه، زکات و مانند آن که همان معنای لغوی به علاوه نکاتی جدید به معنای شرعی انتقال پیدا کرده است. جستجو در کلمات اهل لغت، نشان می‌دهد که از نظر آنان تعزیر در لسان قانونگذار و عرف متشرعان «زدن و تنبیه کمتر از حد» است. از این رو، زندانی کردن، تعزیر محسوب نمی‌شود، با این حال گفته می‌شود: تعزیر معنایی اعم از «زدن و تنبیه» و غیر آن، حتی «دشنام» و «توبیخ» دارد.

افزون بر آن، در خصوص مجازات گنهکاران و مجرمان در احادیث، درباره مجازات کمتر از حد و تعزیر از عبارت «یُضرب یا یُجلد دون الحد» و «یُضرب ضرباً شديداً» و «یُعاقب عقوبة شديدة» استفاده شده است؛ چنانکه واژه تعزیر در احادیث و عبارات فقیهان در همین معنا به کار رفته است.^۱

۱. گفتنی است استاد معظم در مقام بیان این مسأله بوده که اصل در تعزیر، تنبیه بدنی و مانند آن است، ولی زندانی کردن، جریمه مالی و مجروح کردن شخص به عنوان تعزیر خلاف اصل بوده و اصل «حرمت زندانی کردن»، «احترام مال و عدم جواز اخذ آن بدون رضایت مالک» است. لذا قهراً تعزیر مجرم به غیر از تنبیه و زدن، نیازمند دلیل خواهد بود (مطالعات فقه معاصر).

بررسی عبارات فقهی

برای روشن شدن مسأله، نقل عبارات فقهی لازم به نظر می‌رسد.

شیخ طوسی می‌گوید:

«كل من اتى معصية لا يجب بها الحد فإنه يعزر مثل أن سرق نصاباً من غير حرز أو أقل من نصاب من حرز أو وطئ أجنبية فيما دون الفرج أو قبلها أو شتم إنساناً أو ضربه فإن الإمام يعزره. و هكذا إذا نشزت امرأة فله ضربها تأديباً لا تعزيراً و هكذا يضرب الرجل ولده و كذلك الجد و أمين الحاكم و الوصى يؤدب اليتيم، و كذلك المعلم يؤدب الصبيان إجماعاً و يكون التعزير بما دون الحد. و روى أبو بردة بن نهار أن النبي عليه و آله السلام قال: لا يجلد فوق عشر جلدات إلا في حد من حدود الله» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۶۹؛ همو، ۱۴۰۰ق، ج ۳، ص ۲۸۱ و ۲۹۰).

آنچه شیخ طوسی از محرمات نقل کرده که مجازات تعزیری دارد، تنها به عنوان مثال است؛ چنانکه از تعبیر وی مبنی بر اینکه «شدت مجازات تأدیبی، کمتر از مجازات تعزیری است» چنین چیزی بر می‌آید.

ابن ادريس معتقد است:

«و التعزير تأديب تبعداً لله سبحانه به لردع المعزر و غيره من المكلفين، و هو مستحق بكل إخلال بواجب، و إتيان كل قبيح لم يرد الشرع بتوظيف الحد عليه و حكمه يلزم بالإقرار مرتين، أو شهادة عدلين، فمن ذلك ان يخل ببعض الواجبات العقلية، كرد الوديعة و قضاء الدين، أو الفرائض الشرعية، كالصلاة و الزكاة و الصوم و الحج الى غير ذلك من الواجبات، و الفرائض المبتدأة أو المسببة و المشترطة فيلزم سلطان الإسلام أو نائبه تأديبه بما يردعه و غيره عن الإخلال بالواجب و يحمله و سواه على فعله» (ابن ادريس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۳۴).

وی در ادامه، مواردی از مجازات تعزیری را برشمرده مثل کسی که اختلاس کرده یا

دیگری را مست نموده، یا فریب داده یا کم فروشی کرده باشد، سپس می‌افزاید:

«و يعزر من أكل، أو شرب، أو باع، أو ابتاع، أو تعلم أو علم، أو نظر، أو سعى، أو بطش، أو أصغى، أو أجر، أو استأجر، أو أمر، أو نهى، على وجه يقبح» (همان، ص ۵۳۵).

و در بحثی دیگر می‌گوید:

«والتجارة في السموم القاتلة محظورة، ووجب على من اتجر في شيء منها العقاب و التعزير، فان استمر على ذلك و لم ينته، ووجب عليه القتل» (همان، ص ۴۷۸).

نظر شیخ مفید در این خصوص چنین است:

«و من أكل الربا بعد الحجّة عليه في تحريمه عوقب على ذلك، حتى يتوب منه فإن استحلّه و أقام عليه ضربت عنقه... و يعزر أكل الجری و المارماهی و الزمار و مسوخ السمک کلها و آكل مسوخ البر و سباع الطیر و آكل الطحال من الأنعام و القضيب و الأثینین» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۸۰۱).

ظاهراً آنچه او بر شمرده، به عنوان مثال است. از همین رو، در پایان باب بعدی که از مجازات کسی که با مکر و خدعه، اموال مردم را گرفته و فریبکاری در اموال و کالاهای مردم نموده، همین موارد را نقل کرده است (همان، ص ۸۰۵). از عبارت سلّار دیلمی هم همین معنا استفاده می شود (سلّار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵۵ و ۲۵۹).

دیدگاه ابوالصلاح حلبی:

«تعزیر، تأدیب الهی است برای بازداشتن شخص گنهکار و مجرم و دیگران. هر کسی که واجب یا حرامی را که در شریعت، حدی برای آن معین نشده، ترک کند یا انجام دهد، استحقاق تعزیر دارد... بر حاکم اسلامی لازم است تا با روشی که موجب ترغیب شخص به انجام دادن واجب و ترک حرام می شود، او را تأدیب نماید» (حلبی، بی تا، ص ۴۱۶).

محقق حلبی، قائل است:

«كل من فعل محرماً أو ترک واجباً فلإمام عليه السلام تعزيره بما لا يبلغ الحد و تقدیره إلى الإمام» (حلبی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۵۵؛ همو، ۱۴۱۸ق، ص ۲۲۱).

ابن زهره نوشته است:

«و اعلم أن التعزیر يجب بفعل القبیح، أو الإخلال بالواجب الذی لم یرد الشرع بتوظیف حد علیه، أو ورد بذلك فیه و لم تتکامل شروط إقامته، فیعزر...» (حلبی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۳۵).

علامه حلبی می نویسد:

«التعزیر يجب فی کلّ جنایة لا حدّ فیها، كالوطء فی الحیض للزوجة، و كوطء الأجنبيّة فیما دون الفرج، و سرقة ما دون النصاب، أو من غیر حرز،

أو النَّهْب، أو الغصب، أو الشتم بما ليس بقذف، و أشباه ذلك، و تقدیره، بحسب ما يراه الإمام» (حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۴۱۰).

فاضل هندی، به روایت شیخ حسن نجفی - صاحب «جواهر الکلام» - بر این باور است که تعزیر در هر جنایتی که حد ندارد، چنانکه به نهی و توبیخ و مانند آن منتهی نشود، واجب است. اما اگر به نهی و توبیخ، آن هم بدون ضرب و شتم منتهی گردد، دلیل بر چنین تعزیری، جز در موارد خاص که نص بر تأدیب و تعزیر داریم، وجود ندارد (هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۵۴۴). صاحب «جواهر» معتقد است که شاید بتوان عنوان «تعزیر» در کلام وی و فقیهان دیگر را به مجموعه مراتب انکار که به ضرب و شتم نیانجامد، تعمیم داد (نجفی، بی تا، ج ۴۱، ص ۴۴۸). سیدعلی طباطبائی؛ صاحب «ریاض» گفته است:

«ثمَّ وجوب التعزیر فی کلِّ محرّم من فعل أو ترک إن لم يحصل الانتهاه بالنهی و التوبیخ و نحوهما فهو ظاهر؛ لوجوب إنکار المنکر. و أمّا مع الانتهاه بهما، فلا دلیل علی التعزیر مطلقاً» (حائری طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۶۳).

دلایل نظریه مشهور

روایات

الف) دسته اول: تعیین حدّ و مجازات تجاوز از آن

روایت یکم، علی بن رباط از امام صادق علیه السلام:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيَّ مَنْ تَعَدَى حَدًّا مِنْ خُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَدًّا وَ جَعَلَ مَا دُونَ الْأَرْبَعَةِ الشُّهُدَاءِ مَسْتُورًا عَلَيَّ الْمُسْلِمِينَ» (عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۸، ص ۱۵، ابواب مقدمات الحدود و احكامها، باب ۲، ح ۲؛ نیز حدیث ۱).

روایت دوم، عمرو بن قیس از امام صادق علیه السلام:

«يَا عَمْرُو بْنَ قَيْسٍ! أَسَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا وَ أَنْزَلَ فِي الْكِتَابِ كُلِّ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ جَعَلَ لَهُ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ لِمَنْ جَاوَزَ الْحَدَّ حَدًّا...؟» قُلْتُ: وَ كَيْفَ جَعَلَ لِمَنْ جَاوَزَ الْحَدَّ حَدًّا؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَدَّ فِي الْأَمْوَالِ أَنْ لَا تُؤْخَذَ إِلَّا مِنْ حِلِّهَا،

فَمَنْ أَخَذَهَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا قُطِعَتْ يَدُهُ حَدًّا لِمُجَاوَزَةِ الْحَدِّ، وَإِنَّ اللَّهَ حَدًّا
أَنْ لَا يُنْكَحَ النِّكَاحُ إِلَّا مِنْ حِلِّهِ وَمَنْ فَعَلَ غَيْرَ ذَلِكَ إِنْ كَانَ عَزِيبًا حُدَّ وَ
إِنْ كَانَ مُحْصَنًا رُجِمَ لِمُجَاوَزَتِهِ الْحَدِّ» (همان، ح ۳).

روایت سوم، عمرو بن قیس از امام باقر علیه السلام:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا
أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ (وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا
يَدُلُّ عَلَيْهِ) وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى الْحَدَّ حَدًّا» (همان، ص ۱۶، ح ۵).

روایت چهارم، سماعه از امام صادق علیه السلام:

«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ كَانَ لَهُ حَدٌّ» (همان، ص ۱۷،
باب ۳، ح ۲).

نقد و بررسی

استدلال به روایات فوق برای اثبات جواز و مشروعیت تعزیر هر گناهی که مجازات
حدی ندارد، در صورتی صحیح است که حدّ هر گناهی، منحصر در حدّ و تعزیر مصطلح
باشد، اما اگر منحصر در حدّ و تعزیر نباشد، می تواند بر کسی اطلاق شود که از حدّ الهی
- غیر از حدّ و تعزیر - تجاوز نماید؛ مثلاً کسی که فردی را به قتل برساند، حدّ او قصاص
است و کسی که بر دیگری جنایتی مرتکب شود، جنایتی که موجب قصاص یا دیه گردد،
حدّش همان قصاص یا دیه است و کسی که مال دیگری را غصب کند، حدّش آن است
که ضامن است و اگر آن مال را - در صورت «قیمی بودن» - تلف کند، حدّش آن است که
بهای یوم التلف یا یوم الاداء یا بالاترین بهاء در بازه زمانی یوم الغصب تا یوم التلف یا یوم
الاداء راپردازد و اگر «مثلی» است، مثلش را پردازد و به طور کلی هر که معصیت کبیره‌ای
مرتکب شود که نصی بر حدّ یا تعزیرش وارد نشده، فاسق شده و شهادتش پذیرفته نمی شود.
به هر تقدیر، روایات فوق، هر چند صراحت در کمال دین دارند؛ به گونه‌ای که هر
چیزی که مورد نیاز باشد در دین هست، اما از روایات استفاده نمی شود که حدّ کسی که به
حدود الهی تجاوز کرده، حد و تعزیر است و لاغیر، همانگونه که مراد از کلمه «حدّ» در
جمله اول یعنی «ان الله عزّ و جلّ جعل لکلّ شیئ حدّاً»، حدّ و تعزیر یا اعم از آن دو نیست.
در جمله دوم یعنی «جعل علی من تعدی الحدّ حدّاً» نیز همین گونه است.

اشکال:

حدیث به سبب آنکه ظاهراً شامل هر چیزی می‌شود، اجمال دارد و باید علمش را به خود اهل بیت علیهم‌السلام برگرداند.

پاسخ:

اینکه حدیث، شامل هر چیزی می‌شود، مانع استدلال به حدیث نیست. ردّ استدلال منوط به آن است که ما بدانیم که خدای متعال برای بعضی از اشیاء حدّی معین نکرده است؛ در حالی که ما چنین علمی نسبت به جهان تکوین و تشریح نداریم و خداوند می‌فرماید:

- ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ (حجر (۱۵): ۲۱).
- ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده (۵): ۳).

در نتیجه، اگر روایت اجمال هم داشته باشد، از آن جهت که ما گفتیم اجمال دارد، نه از آن جهت که مستشکل می‌گوید.

ب) دسته دوم: مجازات ارتکاب گناهان کبیره

روایت یونس از ابی الحسن الماضی علیه‌السلام:

«أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ كُلِّهَا إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّلَاثَةِ» (عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۸، ص ۱۱۷، ابواب حدّ الزنا، باب ۲۰، ح ۳).

با توجه به اینکه همه گناهان کبیره، دارای «حدّ» مصطلح در برابر «تعزیر» نیستند، معلوم می‌شود «حدّ» در روایت، معنایی اعم از «تعزیر» دارد.

نقد و بررسی

چنین برداشتی، ناشی از عدم درک صحیح معنای حدیث است و نمی‌توان کلمه «حدّ» در روایت را بر معنایی حمل کرد که تعزیر را هم شامل شود که در نتیجه، هر مرتکب کبیره‌ای که دو مرتبه تعزیر شده باشد، در مرتبه سوم کشته شود. چرا نتوان حدیث را بر کسی حمل کرد که مرتکب کبیره شده و حدّ بر او جاری گشته است؟ واژه «کُلِّهَا» مانعی بر این معنا نیست؛ چنانکه واژه «حدّ» در «حدّ» اصطلاحی ظهور دارد که در برابر «تعزیر»

قرار می‌گیرد. خلاصه، از این حدیث بیش از این معنا استفاده نمی‌شود که مرتکب کبیره که دو مرتبه حدّ بر او جاری شده، در مرتبه سوم کشته می‌شود. اصولاً حدیث در مقام بیان و معرفی خصوصیات فردی که حدّ بر او جاری می‌شود، نیست.

ج) دسته سوم: تعزیر گناهانی که موجب آزار مردم می‌شوند

از مجموع روایات استفاده می‌شود که هر فعلی که به ناحق موجب آزار مردم شود، تعزیر دارد (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۱۶۰-۱۵۶)، بلکه از روایات بر می‌آید که هر گناهی که موجب حدّ نباشد، تعزیر دارد.

نقد و بررسی

این سخن دو بخش دارد:

بخش اول، دلالت مجموع روایات در موارد خاص از طریق الغای خصوصیت از مورد، بر تعزیر هر گناهی که حدّ معین ندارد.

اولاً: اگر گناهان از نظر رتبه یکسان بودند، ممکن بود چنین استدلالی موجه باشد، اما گناهان هم‌رتبه نیستند.

ثانیاً: لازمه این استدلال آن است که فرقی میان گناهان کبیره و گناهان صغیره نباشد؛ هر چند مرتکب صغیره کسی باشد که کبائر را ترک می‌کند. با اینکه از قرآن شریف استفاده می‌شود که کسی که کبائر را ترک کند، گناهان صغیره‌اش پوشانده شده و با او معامله شخص عادل می‌شود «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (نساء: ۴): ۳۱). خلاصه آنکه استفاده عموم از روایات بسیار دشوار است.

بخش دوم، تعزیر هر فعلی که موجب ایذاء مسلمان شود.

این برداشت احتمالاً از روایتی است که قضاوت امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در ماجرای «هجو» نقل کرده که حضرت فرمود: «فیه التعزیر» (عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۸، ص ۲۰۴، ابواب حدّ القذف، باب ۱۹، ح ۵).

کلینی نقل کرده که مردی در زمان خلافت امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به شخصی گفت: «من

از مادر تو محتلم شدم»^۱ او نیز شکایت نزد حضرت برد که این مرد به مادر من تهمت زده، حضرت فرمود: «مگر به تو چه گفت؟» عرض کرد: گمان کرده که از مادر من محتلم شده، حضرت فرمود: «عادلانہ آن است که تو او را در آفتاب نگاه داری و به سایه اش تازیانه بزنی، چون احتلام بدون ارتباط، مثل سایه است. ولی من او را تنبیه می کنم تا باعث ایداء مسلمانان نشود» و در روایت دیگری نقل شده که حضرت، ضربه دردناکی بر او وارد کرد. (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۲۶۳، ح ۱۹).

روایت دیگر درباره مردی نقل شده که به دیگری گفت: ای شرابخوار! یا ای کسی که گوشت خوک می خوری! در روایت آمده که حد ندارد، ولی چند ضربه تازیانه به او می زنند (عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۸، ص ۲۰۵، ابواب حد القذف، باب ۱۹، ح ۱۰).

نظریه مختار

اسلام به حفظ نظام اجتماعی و ممانعت از بروز نزاع و دشمنی، هتک آبرو و نوامیس و ریخته شدن خون اهتمام جدی دارد؛ چنانکه کتاب و سنت بر این معنا دلالت دارند. تحقق چنین امری، افزون بر اجرای حدود و تعزیرات در موارد منصوص، نیازمند تعزیر هر جرمی است که امنیت اجتماعی را تهدید کرده و موجب تجرّی مردم بر ارتکاب گناهان و هتک محرمات الهی می شود. حکومت اگر حق بازخواست و مجازات کسانی را که موجب اخلال در نظام اجتماعی شده و قوانین را زیر پا می گذارند، نداشته باشد، نمی تواند به اهداف خود دست یابد و از حیثیت و اعتبار ساقط می شود و وجودش ثمری ندارد؛ چه حکومت عادل و مشروع و چه ظالم و نامشروع. در نتیجه، با توجه به آیات قرآن و احادیث و روایات و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام و فتاوی فقیهان برجسته می توان با قطعیت، تعزیر کسانی را که «موجب آزار مردم شده» و «نظام اجتماعی را مختل می کنند» و «موجب هتک محرمات شده» و «امور را فاسد کرده» و «امنیت و اعتماد مردم به یکدیگر را مخدوش می سازند»، از اختیارات حاکم جامعه دانست. به عبارت دیگر، در هر موردی که از حاکم انتظار می رود در برابر رفتارهای خلاف

۱. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ فِي رَجُلٍ قَالَ لِرَجُلٍ يَا شَارِبَ الْخَمْرِ، يَا أَكِلَ الْخِنْزِيرِ، قَالَ: «لَا حَدَّ عَلَيْهِ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ أَسْوَأَ».

۲. گویا با تصور مباشرت یا در عالم خواب از مادر شاک، محتلم شده بود و این مطلب را برای او بازگو کرده و موجب ایداء او شده، نزد امام شکایت کرد.

شرع اقدام کند، می‌تواند مرتکبان جرائم را تعزیر نماید. البته با این توضیح که اگر در موردی شک داشته باشد که تعزیر مجاز است یا نه؟ اصل «عدم جواز» است. ناگفته نماند واگذاری چنین اختیاری به حاکم جامعه از آن روست که او همه جوانب مسأله مانند مراتب گناه، وضع مجرم و شدت و ضعف قوای بدنی او، حسن یا سوء سابقه وی را در تخفیف یا شدت تعزیر در نظر بگیرد و آنچه را در حفظ مصالح عمومی و نظام اجتماعی تأثیر دارد و موجب جرأت نیافتن مردم بر ارتکاب گناه می‌شود، به دور از هر گونه غرض شخصی، مد نظر داشته باشد.

نتیجه‌گیری

جواز تعزیر هر گناهکاری که واجبی را ترک یا حرامی را مرتکب شود؛ اعم از گناهان کبیره و صغیره و اعم از گناهی که موجب آزار مردم باشد یا نه، دلیل موجهی ندارد. روایاتی که در این مسأله، مورد استناد قرار گرفته از اثبات این معنا ناتوان است. اصل در تعزیر گناهانی که برای مرتکبان آنها حدی معین نشده و از تعزیر آنان نیز سخنی به میان نیامده، «عدم جواز» است. اهتمام اسلام به حفظ نظام عام اجتماعی، رعایت حرمت محرمات الهی و حفظ دماء، نفوس و آبروی مسلمانان، ایجاب می‌کند که حکومت بتواند از هر گناهی که به اختلال نظام عام اجتماعی منجر می‌شود، یا هتک محرمات الهی و جرأت یافتن مردم به ارتکاب گناه را در پی دارد و یا حرمت جان، مال و نوامیس مردم می‌شکند، جلوگیری کرده و مرتکبان آنها را تعزیر نماید؛ هر چند در شریعت برای آنها حدی معین نشده باشد و درباره آنها از تعزیر سخنی به میان نیامده باشد؛ چنانکه واگذاری چنین اختیاری به حاکم اسلامی به معنای لزوم رعایت همه جوانب، مثل مراتب گناه و خصوصیات مرتکبان و استفاده از روشهای مؤثر و بازدارنده است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، مبارک‌بن محمد (بی‌تا)، *النهاية فی غریب الحدیث و الاثر*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳. ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم (۴۱۴ق)، *لسان العرب*، تصحیح: احمد فارس، بیروت: دارالفکر و دار صادر، ج ۳.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد (۴۰۳ق)، *مجمع الفائدة و البرهان*، تحقیق و تصحیح: اشتهازی، عراقی، یزدی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

٥. الجوهرى، اسماعيل بن حماد (١٤١٠ق)، صحاح، تصحيح: احمد عبدالغفور عطار، بيروت: دارالعلم للملأين.
٦. حائرى طباطبائى، سيدعلى بن محمد (١٤١٨ق)، رياض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت ؑ.
٧. حلبى، ابوالصلاح (بى تا)، الكافى فى الفقه، تحقيق: رضا استادى، قم: بوستان كتاب.
٨. حلبى، ابن زهره حمزة بن على حسينى (١٤١٧ق)، غنية النزوع إلى علمى الأصول و الفروع، قم: مؤسسه امام صادق ؑ.
٩. حلى، ابن ادريس محمد بن منصور (١٤١٠ق)، السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، قم: مؤسسه النشر الاسلامى، ج ٢.
١٠. حلى (علامه)، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى (١٤٢٠ق)، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، قم: مؤسسه امام صادق ؑ.
١١. حلى (محقق)، نجم الدين جعفر بن حسن (١٤١٨ق)، المختصر النافع فى فقه الامامية، قم: مؤسسه المطبوعات الدينيه، ج ٦.
١٢. ----- (١٤٠٨ق)، شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعيليان، ج ٢.
١٣. حلى، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد (١٤١٠ق)، السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، ج ٢، قم: مؤسسه النشر الاسلامى، ج ٢.
١٤. سار ديلمى، حمزه بن عبدالعزيز (١٤٠٤ق)، المراسم العلوية و الاحكام النبوية، تصحيح: محمود بستانى، قم، منشورات الحرمين.
١٥. طريحي، فخر الدين بن محمد (١٣٧٥ش)، مجمع البحرين، تصحيح: سيد احمد حسينى اشكورى، تهران: مرتضوى، ج ٣.
١٦. طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن (١٣٨٧ق)، المبسوط فى فقه الإمامية، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
١٧. ----- (١٤٠٠ق)، النهاية فى مجرد الفقه و الفتوى، بيروت: دارالكتاب العربى، ج ٢.
١٨. عاملى، شيخ حرّ (١٤١٤ق)، وسائل الشيعه، قم: مؤسسه آل البيت ؑ.
١٩. فيروز آبادى، محمد بن يعقوب (١٤١٥ق)، القاموس المحيط، بيروت: دارالكتب العربية.
٢٠. كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق (١٤٢٩ق)، كافى، قم: دارالحدیث.
٢١. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (١٤١٣ق)، المقنعة، قم: كنگره جهانى هزاره شيخ مفید.
٢٢. نجفى، شيخ محمد حسن (بى تا)، جواهر الكلام، تحقيق: شيخ عباس قوچانى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ج ٧.
٢٣. هندى، محمد بن الحسن (١٤١٦ق)، كشف اللتام و الابهام عن قواعد الاحكام، قم: مؤسسه النشر الاسلامى.